



# جایگاه بهائیت

## در پایگاه

## نژاد پرستان

نویسنده : دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

انتشارات : روزنامه همشهری

تاریخ انتشار : ۱۳۸۸/۸/۲۱

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

[www.bahaismيران.com](http://www.bahaismيران.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه ( اینترنتی بهائیت در ایران [www.bahaismيران.com](http://www.bahaismيران.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب، مقالات، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت، تصاویر، صوت، فیلم،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahaismيران@bahaismيران.com](mailto:bahaismيران@bahaismيران.com)

[bahaismيران@gmail.com](mailto:bahaismيران@gmail.com)

[info@bahaismيران.com](mailto:info@bahaismيران.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)

*[www.bahaismيران.com](http://www.bahaismيران.com)*

## به نام خداوند جان و خرد

# جایگاه بهائیت در پایگاه نژاد پرستان

### نگاهی به تاریخچهٔ یک فرقه

گاهی برخی سوالات تاریخی هر چند ساده، ذهن بسیاری از اهل مطالعه و نظر را به خود مشغول می‌کند. برای نمونه این که چرا رژیم پهلوی علی‌رغم اطلاع از حساسیت شدید ملت ایران به مقوله بهائیت، عمده پست‌های کلیدی اجرایی کشور را به بهاییان واگذار می‌کرد؟ به طور قطع دربار پهلوی‌ها (اعم از اول و دوم) از انزجار و تنفر مردم مسلمان ایران نسبت به مدیریت امور توسط منسوبان به این فرقه بی‌اطلاع نبودند، اما چه عاملی موجب می‌شد تا حتی پزشکان مخصوص این پدر و پسر بهایی باشند؟

همان گونه که می‌دانیم، حضور پررنگ بهاییان در دستگاه اداری حکومت کودتای ۱۲۹۹ ش که منجر به روی کار آوردن رضا خان شد و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش که سلطنت محمد رضا را استقرار بخشید) اعتراض همگانی را برانگیخت، حتی روحانیونی که کمتر بر امور سیاسی کلان جامعه مسلط بودند، این امر را شاخص بارز انحراف پهلوی‌ها از مصالح جامعه ارزیابی می‌کردند که قطعاً این امر خوشایند دربار نبود و برخی روایات وابستگان به دربار نیز حکایت از نگرانی پهلوی‌ها از تبعات به‌کارگیری بهاییان در میان مردم داشت؛ لذا می‌توان به این نکته پی برد که پیروان این فرقه از حمایتی فراتر از دربار

برخوردار بوده است؛ به عبارت دیگر، درواگذاری پست های مهم و کلیدی اجرایی کشور به وابستگان این فرقه علاوه بر همسخی آن ها با دربار اراده دیگری نیز وجود داشته است. درک دقیق تر مسئله با توجه با نکته امکان پذیر است که عاملان کودتا در ایران، یعنی انگلیس و آمریکا، بنا داشتند این مرز و بوم را محلی برای استقرار دائمی نیروهای خود و به مثابه پایگاهی منطقه ای قرار دهند.

این قدرتهای بیگانه گماشتن افرادی را در رأس امور ضامن بقای این پایگاه می دانستند که هیچ گونه تعلق به این کشور از حیث منافع مردم و فرهنگ ملی نداشته باشند؛ زیرا به زعم آنان در چنین صورتی نگرانی ها از امکان چرخش وضعیت بر طرف می شد و می توانستند به سهولت به منافع حداکثری دست یابند. صرفا با در نظر گرفتن این واقعیت می توان درک نمود که چرا قدرت های مسلط بر ایران چندان تمایلی به واگذاری امور اجرایی- اعم از مناصب مدیریتی و برنامه ریزی- به نیروهای دارای پیوند با تعلقات این مرز و بوم نداشتند. این دیدگاه امکان بازگشت افراد دور شده از باورهای ملی و تعالیم اسلامی به تعلقاتشان را منتفی نمی دانست؛ لذا حتی المقدور کوشش می شد از افراد بهایی در مناصب حساس بهره گرفته شود. همان طور که اشاره شد، این گونه انتصابات، ماهیت ضد ملی رژیم پهلوی را حتی برای غیر سیاسی ترین افراد نیز روشن می ساخت؛ لذا به ویژه محمد رضا خان پهلوی تلاش داشت تا هویت چنین افرادی مخفی بماند. نخست وزیر ۱۳ ساله دوران پهلوی دوم، یعنی امیر عباس هویدا که بیشترین خدمات را به بیگانه به ویژه صهیونیست ها داد شاخص بارزی برای ارزیابی جهت گیریهای دربار محمد رضا بود. محمود تربتی سنجابی در کتابی که با هدف تبرئه این بادوام ترین نخست وزیر ایران نگاشته، به ناراحتی پهلوی دوم از افشای بهایی بودن هویدا اشاره دارد. دکتر احمد دانشور معاون جمعیت شیر و خورشید سرخ که ندیم ملکه مادر بود از قول او حکایت زیرا را درباره علت خشم شاه بر مسعودی برای نگارنده چنین نقل می کرد: «پس از حادثه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ که مسعودی علیه قوام السلطنه قیام کرد او در زمره مشاوران شاه درآمد و روابط نزدیکی با دربار پیدا کرد و از آن زمان به بعد با همسرش- قدسیه امیرارجمند- به میهمانی

های دربار دعوت می شدند و پسر م اغلب نظر مسعودی را در مسائل اجتماعی جویا می شد. پس از اینکه هویدا نخست وزیر شد شبی شاه در کاخ من - شاهدشت - از مسعودی سؤال کرد که مردم درباره هویدا چه می گویند و مسعودی جواب داد من شناختی روی هویدا ندارم ولی در افواه شایع است هویدا بهایی است و جامعه روحانیت با انتصاب او مخالف. (نخست وزیر سه دقیقه قبل درگذشت، نوشته محمود تربتی سنجابی، انتشارات عطایی، سال ۸۳، ص ۹۱)

اظهارات مدیر روزنامه اطلاعات آن چنان خشم محمد رضا پهلوی را برمی انگیزد که مسعودی جایگاهش را در دربار از دست می دهد، اما آیا واقعیت جز این بود که امیر عباس هویدا از بهاییان فعال به حساب می آمد؟

حتی آقای تربتی نیز نزدیکی پدر هویدا را به رهبران این فرقه نفی نمی کند: < حقیقت این است که پدر امیر عباس (عین الملک) بهایی زاده و از نزدیکان رهبران فرقه بهایی بوده است، ولی مادر هویدا، افسر الملوک برخلاف پدرش زنی مسلمان و مؤمن بوده... > (همان، ص ۵) لازم به یادآوری است که ازدواج حبیب الله - که از نزدیکان عباس افندی بود - با یک زن مسلمان اسمی صرفا به منظور کاستن از حساسیت جامعه ایران صورت گرفت و گرنه در ضدیت خانواده هویدا با اسلام هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. آقای عباس میلانی در اثر خود به نام مهمای هویدا علی رغم تلاش بسیار برای تطهیر چهره نخست وزیر ۱۳ ساله پهلوی دوم به ضدیت وی با ادیان الهی - که مراد بیشتر اسلام است - اذعان دارد: < چوبک او را خدانشناسی قطعی می دانست. بسیاری از دوستان واقوام هویدا از او درباره چند و چون علائق مذهبی اش پرسیده بودند. به همه جوابی بیش و کم یکسان می داد. می گفت از مذاهب رسمی نفرت دارد. > (معمای هویدا، عباس میلانی، نشر اختران، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۰، ص ۱۰۹) وقتی سایر فرازهای زندگی این نخست وزیر بهایی پهلوی دوم را مورد تأمل قرار می دهیم منحصر بودن این تنفر به اسلام روشن تر می شود: < حتی حلقه دوستان نزدیک هویدا در مدرسه هم برای خود نامی گزیده بودند که طنین رمانیسم تاریخی در آن موج می زد. آنها خود را نخبگان روشنفکری مدرسه می دانستند و نام < تمپلرهای را برگزیده بودند. انتخابشان سخت غریب بود چون تمپلرهای سده دوازدهم، سلحشورانی

پروازه بودند که در جنگ های صلیبی، علیه مسلمین می جنگیدند، به گمان برخی از محققان، همین تامپلرها را باید هسته اولیه فراماسونری دانست. (همان، ص ۶۹) تنفر امیر عباس هویدا از اسلام به گونه ای است که از همان ابتدای آغاز فعالیت اجتماعی زیادی علیه مسلمانان مرتکب شدند بر خود می نهد. همین تنفر از اسلام باعث می شود که بعدها به عنوان رابط کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل نقش ویژه ای در کمک به ایجاد پایگاه صهیونیستی علیه جهان اسلام ایفا کند: «بحث امکان ایجاد یک دولت یهودی در بخشی از سرزمین فلسطین هم در آن زمان سخت رایج بود. هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می کرد، می گفت این تنها پادزهر سامی ستیزی تاریخی است.» (همان، ص ۶۵)

بنابراین با شناخت چنین گرایشهایی در میان بهاییان، متصدی امور اجرایی کشور در دوران پهلوی، می توان پاسخی روشن به این سؤال داد که چرا در آن ایام برواگذاری عمده مشاغل حساس به طرفداران فرقه بهائیت اصرار می شد. همان گونه که همه صاحب نظران واقف اند، بدون تضعیف فرهنگ ملی امکان تداوم سلطه بیگانه بر ملت ایران ممکن نبود؛ از این رو افرادی به کار گرفته می شدند که نه تنها هیچ گونه تعلق به اصالت های این مرزو بوم نداشته باشند بلکه، با آنان در ضدیت نیز باشند.

آقای عباس میلانی هر چند بابت ضدیت این نخست وزیر بهایی با اسلام چندان خرده ای بر وی نمی گیرد، اما در برابر بی توجهی وی به زبان فارسی و بیگانگی با ملت در این زمینه واکنش نشان می دهد و طغیان مردم ایران علیه رژیم پهلوی را از این جنبه به حق می داند: «هویدا معمولا چندین بار در طول شبانه روز با شاه تلفنی صحبت می کرد... شاید هم استفاده از زبان های خارجی بیشتر نتیجه این واقعیت بود که هر دو نفر به این زبان ها راحت از فارسی سخن می گفتند... انقلاب اسلامی را دست کم از سرمجاز، باید نوعی طغیان زبان شناختی دانست؛ طغیان زبان و فرهنگ بومی علیه حکومت جهان وطنان بیگانه با زبان فارسی، می توان حتی گامی پیش تر گذاشت و ادعا کرد که هر گاه حکام ملکی زبان و فرهنگ آن دیار را نشناسند، آن گاه از انقلاب هم اجتنابی نیست.» (همان، ص ۲۸۷)



این جا این سؤال را باید از آقای میلانی پرسید که آیا مشکل ملت با این بهاییان مصدر امور، بیگانگی آنان با فرهنگ ملی بود یا ستیزه جویی این افراد، تاریخ هرگز به فراموشی نخواهد سپرد که در دوران تسلط آمریکا وانگلیس بر این مرزو بوم تلاش چشمگیری برای نابودی هر آن چه به این ملت هویت می بخشید صورت می گرفت و فقط زبان فارسی نبود که در میان دست اندرکاران پست قلمداد واز به کارگیری آن اجتناب می شد، بلکه تمامی سنت ها ومفاخر این مرزو بوم مورد تعدی قرار می گرفت.

جالب آن که به موازات تخریب آنچه هویت ایرانی محسوب می شد استفاده از زبان وسنت های بیگانه موجب تفاخر بود. آقای عباس میلانی تلاش می کند این ستیز با فرهنگ ملی را به نوعی متأثر از نگاه جهان وطنی وانمود نماید: <دیگر عادت هویدا شده بود که بسیاری از گفت وگوهای محرمانه مهم اش را به زبان فرانسه یا انگلیسی انجام دهد. گاه حتی هنگام گفت وگوی عادی با همکارانش هم از زبان فرانسه استفاده می کرد... گویی هر دو( شاه وهویدا) در موطن خود مهاجری بیش نبودند. مأمّن واقعی هر دو اروپایی بود که درعلم خیال پرورانده بودند. هویدا نخستین شخصیت به راستی جهان وطنی بود که در ایران به قدرت رسید.> (همان، ص ۲۱۹) عبارت <جهان وطنی> که نویسنده کتاب معمای هویدا در مورد نخست وزیر ۱۳ ساله بهایی پهلوی به کار می گیرد در واقع پوشش مناسبی بود که تشکیلات جهانی فراماسونری( سازمان مخفی وابسته به صهیونیسم بین الملل) برای بی هویت ساختن وابستگان خود در کشورهای تحت سلطه غرب، از آن استفاده می کرد. هر چند هویدا علاوه بر وابستگی به فرقه بهائیت فراماسون نیز بود، اما قطعاً اولین نخست وزیر فراماسون در تاریخ حکومت های وابسته به حساب نمی آمد. این نخست وزیر بهایی را صرفاً از یک جهت می توان نخستین به حساب آورد وآن پیوند باورهای وی به صهیونیسم بود که موجب شد برای اولین بار ایران به عنوان پایگاه اصلی تقویت کننده رژیم تازه بنیاد نژاد پرست در سرزمین اشغالی فلسطینیان درآید. آقای اسماعیل رائین- نویسنده کتاب فراموشخانه یا فراماسونری- به صراحت از چگونگی عضویت افراد در این تشکیلات مخفی سخن گفته است واین که چگونه تحت عنوان پیوستن به یک سازمان

جهان وطنی پشت پا زدن به همه باورها و اعتقادات ملی را ضروری اعلام می کردند و در عین حال به «کتاب مقدس یهودیان» سوگند وفاداری به فراماسونری را می خوردند و سپس به نام «یهود» شراب می نوشیدند.

افراد بهایی چون هویدا با هدایت صهیونیستها آن چنان بر فرهنگ این مرز و بوم تاختند که حتی اعتراض جریانات غرب باور، اما غیر وابسته بلند شد. به عنوان نمونه، مجله خواندنی ها در این زمینه فریاد اعتراض برمی آورد: «خداوندا چه پیش آمده که اگر خواص ما را چنین پریشان فکر و نامطمئن و لاابالی کرده است که از آن چه باید بهراسند هیچ نمی ترسند و جز تقلید، آن هم تقلید ناتمام از بیگانه کاری نمی کنند.

با این گروه غافل که در دریایی از فسق و فجور غوطه ورنند، برای ساختن ایران نو هیچ امیدی نیست» (سید فخرالدین شادمان، سیاستنامه ایران، مجله خواندنی ها، تیرماه ۱۳۴۴). همان گونه که اشاره رفت، عامل موفقیت نسبی بهائیان در انجام ماموریت های محوله، پیوند عمیق با صهیونیست ها و سازمان های مخفی مرتبط با آنان بود. هر چند متأسفانه پژوهش های قوی و مستندی در مورد خدمات متقابل صهیونیست ها به بهائیت و بهایی ها به صهیونیسم در دست نیست، اما شواهد بسیار زیادی حکایت از پیوندهای عمیق این دو پدیده دارد، حتی افرادی چون فریدون آدمیت این دو را در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار داده اند: «عنصر بهایی چون عنصر جهود (مراد احتمالاً صهیونیست است) به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه این که از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به امریکا نیز رسیده است» (امیر کبیر و ایران، نوشته فریدون آدمیت، صفحات ۴۵۸-۴۵۷)

سفیر وقت اسرائیل در ایران در خاطران خود اذعان دارد که امور کلیدی در تشکیلات بهائیت در اختیار یهودیانی بود که براساس مصالحی بهایی شدند: «پس از رایزنی با وزارت خارجه، روزی همراه فروزانفر به دیدار آرامگاه پیر بزرگ بهاییان در باغ زیبای حیف رفتیم. مرد سیه چرده خوش رفتاری که هر از گاه نیز زبانش می گرفت به پیشوا زمان آمد و خود



را (دکتر حکیم) خواند. دکتر حکیم وابسته به یک خانوادهٔ بازرگان یهودی می بود که بیست و پنج سال پیش به کیش بهائیت گرویده بود.

میزبانمان بی درنگ استاد فروزانفر را شناخت... نقش هدایتگر فروزانفر در این گفت و گو ها نشان از آگاهی و چیرگی وی در بینش بهائیت داشت.

(یادنامه، خاطرات مؤیر عزری سفیر شانزده ساله اسرائیل در ایران، مترجم ابراهام حاخامی، چاپ بیت المقدس، سال ۲۰۰۰ م، جلد اول، ص ۳۰۲)

همان گونه در این فراز به صراحت آمده، بزرگترین مرکز بهاییان در جهان توسط یهودیان اداره می شود. با عنایت به این پیوند عمیق در دوران سلطهٔ آمریکا و انگلیس بر ایران که بسیاری از امور به صهیونیست ها واگذار می شد این نژاد پرستان ترجیح می دادند دستیاران خود را از میان بهاییان انتخاب کنند. چرا انگلیس و آمریکا بیشترین اعتماد را به پایگاه صهیونیستی در منطقه داشته و دارند و در زمان تسلط خود بر ایران دست صهیونیست ها را برای دخالت در همهٔ امور باز می گذاشتند؟ به چه دلیل عوامل رژیم نژاد پرست حاکم شده بر سرزمین فلسطین، دستیاران خود را حتی المقدور از میان وابستگان به فرقهٔ بهاییان انتخاب می نمودند؟

برای درک علت های آن می بایست تاریخچه این فرقه را که با حمایت بیگانگان بنیاد شد مورد مطالعه قرار دهیم؛ زیرا به طور قطع واگذاری پست های مهمی همچون نخست وزیری به امیر عباس هویدا، وزارت خارجه به غلام عباس آرام، وزارت جنگ به سپهبد اسدالله صنیعی و... وبا وجود حساسیت شدید مردم ایران به این فرقه امری غیر حسابگرانه نبود.

برای نمونه، «عزری» به صراحت اظهارات هویدا را در مورد به کارگیری مسئولانی که به نوعی مورد عنایت محافل یهودی بین المللی اند منعکس می کند: «هویدا» گفت: یکی از بزرگ ترین موفقیت ها را باید مدیون مرحوم حسنعلی منصور بدانیم که تخم دموکراسی و تحولات اجتماعی را در این کشور کاشت و رفت، به ویژه که با جنبش او توانستیم نیروهای جوان و تحصیلکرده را وارد دستگاه های سیاسی کشور و بیشار از همه سازمان برنامه بکنیم... برای شما هم بدنخواهد شد، چون بیشتر این جوان ها درس خواندهٔ آمریکا

هستند و آنجا خواه ناخواه با یهودیان یا انجمن های یهودی و فرهنگ این مردم آشنایی هایی پیدا کرده اند. شیوه نگاه کردن هویدا به دانش اندوختگان ایرانی در آمریکا را کم و بیش پذیرفان (همان، جلد ۱، ص ۲۶۱) سفیر اسرائیل به وضوح تأیید می کند که این نخست وزیر بهایی افرادی را به کار می گرفته است که در دوران تحصیل به نوعی از فیلتر نهادهای صهیونیستی همچون فراماسونری و سایر انجمن های یهودی عبور کرده بودند.

آیا یک فرد ایرانی پای بند به ابتدایی ترین اصول استقلال، چنین خدمتی را به بیگانه آن هم به صهیونیسم ارائه می دهد؟ قطعاً خیر، اما بهایی ها به قیمت نابودی همه ارکان قدرت ملی با تمام توان در خدمت صهیونیست ها بودند، از جمله کشاورزی کشور را به نابودی کشاندند تا بازاری برای محصولات کشاورزی اسرائیل بسازند و با تخریب رکنی از خودکفایی و استقلال ایران به تقویت صهیونیست ها پردازند. جالب است بدانیم سپهد ایادی نیز به دلیل بهایی بودن ارادت خاصی به صهیونیست ها داشت. وی علاوه بر حضور در جایگاه پزشک مخصوص محمد رضا پهلوی، سازمان «اتکا» را که مایحتاج غذایی کل ارتش ایران و خانواده هایشان را در سراسر کشور تأمین می کرد در کنترل داشت. خدمات ویژه بهاییان به صهیونیست ها موجب شد علاوه بر نابودی کشاورزی ایران سود سرشاری متوجه اسرائیل شود: «پروازهای «ال عال» به ایران نکته سودرسان دیگری برای هر دو ملت داشت که از بازدهی سرشاری نیر برخوردار بود. آوردن خوراکیهای گوناگون، میوه تازه، جوجه های یک روزه، گاو، تخم مرغ، ماهی، ابزار ساختمانی و جاده سازی، نیازهای فن ورزی برای کارشناسان ایرانی و جنگ افزار برای ارتش ایران را می توان بخش هایی از آن سودهای دوسویه خواند.» (همان، جلد ۲، ص ۱۶۱) عبدالکریم ایادی به دلیل نام «ایادی» داشت که پدرش همچون پدر امیر عباس هویدا از ایادی «امر الله» یعنی از خواص عباس افندی (عبدالبهاء) بود. مجدداً تأکید می شود صرف نظر از چگونگی پیدایش بایبه و سپس بهائیت (که در ادامه به آن خواهیم پرداخت) بهائیت با صهیونیسم ارتباط جدایی ناپذیری دارد که بیشتر مورخان به آن اذعان دارند و حتی کسروی یا اسماعیل رائین که باورهای دینی در آن ها چندان قوتی ندارد به این مسئله اشارت پررنگی دارند. برای نمونه رائین

می نویسد: «بیشتر بهاییان ایران یهودیان وزرتشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویدند در اقلیت می باشند، اکنون سالهاست که کمتر شده مسلمانانی به آنها پیوسته باشد...» (انجمن های سری در انقلاب مشروطیت، اسماعیل رائین، انتشارات جاویدان، ص ۳۰۲)

پیوستن یهودیانی همچون خاندان حقیقی به بهائیت در سطحی گسترده، به طور قطع حکایت از توافقی بین محلی (بهائیت و صهیونیسم) دارد. برخی مورخان بر این باورند که بهایی شدن بسیاری از یهودیان، سرپوشی برای فہعالیت های آنان به منظور قدرت مانور بیشتر بوده است؛ زیرا از این طریق می توانسته اند با وصلت با خانواده های مسلمان متنفع منافع خود را دنبال کنند، اما به نظر می رسد استراتژی دیگری دنبال شده است؛ یهودیت قومی به این ترتیب در صدد بوده است به صورت غیر مستقیم بر شمار بهاییان بیفزاید و این فرقه را که ابتدا قرار بود عاملی برای ایجاد تفرقه در جامعه مسلمانان باشد و شکست خورد به عنوان یک تشکیلات فرعی مورد استفاده قرار دهد؛ به عبارتی هر آن چه که خود به صورت مستقیم نمی تواند به آن مبادرت ورزد از طریق شبکه بهائیت به انجام رسد. صهیونیسم در استفاده از این ابزار به طور قطع در دوران پهلوی موفق بود، اما با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و برچیده شدن پایگاه صهیونیست ها، این زیرمجموعه آن ها نیز موقعیت خود را از دست داد؛ البته در کنار توجه به ارتباطات ویرژنه بین بهائیت و صهیونیسم نباید به قدرت پیوند دهنده این دو پدیده، یعنی انگلیس، در تاریخ معاصر بی توجه ماند. لندن در دوران تسلط برهند نیم نگاهی نیز به امن ساختن مرزهای این سرزمین وسیع داشت؛ لذا برای نفوذ به ایران به عنوان جبهه غربی هند تلاش هایی کرد که شناخت اعتقادات دینی مردم ایران از آن جمله بود. کرزن پس از سفر ۶ ماهه اش به ایران در سال ۱۸۸۹ تحت پوشش خبرنگار تایمز در حالی که به نگارش کتاب ایران وقضیه ایران مشغول بود از سوی «سالزبوری» - وزیر خارجه وقت انگلیس - در سال ۱۸۹۱ به معاونت دیوان هند منصوب شد و سپس مقام مهر دار سلطنتی را احراز کرد؛ همین ایام کتاب بعدی وی به نام مزرهای هندوستان منتشر شد. وی در سال ۱۸۹۸ بعد از کسب عنوان نایب السلطنه هندوستان از ملکه ویکتوریا با یک ناو جنگی وارد خلیج فارس شد و این بار رسماً

از این منطقه بازدیدی به عمل آورد حاصل این مسافرت ها طرح و برنامه ای برای ایجاد شکاف در اعتقادات شیعیان ایران بود که تحت پوششی عوام فریبانه صورت گرفت و مقامات انگلیسی هندوستان اعلام کردند غازی حیدرالدین - پادشاه < صویه اود > و فرمانفرمای < لکنهو > - اموال و دارایی های خود را وقف مراکز دینی شیعیان جهان کرده است. درآمدهای حاصله از این اموال براساس این وقف نامه می بایست هر سال صرف امور معشیتی و تحصیل علوم دینی طلاب شیعه مذهب شود. (حقوق بگیران انگلیس در ایران، نوشته اسماعیل رائین، صفحات ۱۱۲-۹۷) این ترفند به سرعت سفارتخانه ها و کنسولگری های انگلیس در ایران، عراق و سایر کشورهای منطقه را برای شناخت اعتقادات دینی و بافت مدارس دینی فعال ساخت.

تسلط حاصله از این طریق موجب گشت که انگلیس بعدها بتواند با دست بازتری در امور داخلی ایران مداخله نماید. همان گونه که می دانیم پیشینه تاریخی فرقه بهائیت به مکتب شیخیه باز می گردد. این مکتب با ارائه نظرات جدیدی پیرامون ماهیت روح، مفهوم < هروقلیا >، رکن رابع و شیعه کامل، زمینه سوءاستفاده از این مفاهیم به ویژه انسان کامل را فراهم آورد. بنیان گذار این مکتب، شیخ احمد احسائی بود که به دلیل مواجهه با واکنش شدید علمای شیعه عرصه بر وی تنگ شد و چون نتوانست از خود دفاع کند به عراق رفت و از راه کربلا و شاه، عارم زیارت مکه شد. او در نزدیکی مدینه در تاریخ ۲۱ ذی قعده ۱۲۴۱ ق در سن ۷۵ سالگی فوت کرد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. با مرگ شیخ احمد منصب درس وی به سید کاظم رشتی رسید. عصر سید کاظم برای شیخیه روزگار تکامل باورهای شیخیه و تشدید منازعات بود. سید کاظم مدت هفده سال به عنوان < شیعی کامل > یا < رکن رابع > مرجع شیخیان عراق و ایران بود.

از گفته های تازه او یکی این بود که می گفت: < ظهور امام غایب نزدیک است و احتیاجی به تعیین جانشین نیست >. با مرگ سید کاظم رشتی به سال ۱۲۵۹ ق. مکتب شیخیه با انشعابات گسترده ای روبرو شد؛ به طوری که ۳۸ تن مدعی جانشینی وی شدند. معروف ترین آن ها، حاج کریم خان کرمانی، میرزا شفیع ثقه الاسلام، ملامحمد ممقانی، میرزا حسن

گوهر، میرزا محیط و سید علی محمد شیرازی بودند. از میان این افراد صرفاً علی محمد شیرازی فرقهٔ جدیدی را به نام «بایه» پدید آورد و سایرین همگی به شیخیه پایبند ماندند. علی محمد شیرازی که به سال ۱۲۳۵ ق در شیراز متولد شد فرزند سید رضای بزاز بود. او در کودکی پدرش را از دست داد؛ لذا مادرش فاطمه بیگم او را پس از مدتی راهی بوشهر کرد تا تحت کفالت دایی اش که در این بندر به تجارت مشغول بود قرار گیرد. در مورد احوالات علی محمد شیرازی در دوران نوجوانی در بوشهر قبل از عزیمت به نجف اطلاع وسیع و دقیقی در دست نیست. گفته می شود وی مدتی را نزدیک مکتب دار که از پیروان فرقهٔ شیخیه بود به تعلیم و تعلم پرداخته است.

عده ای از مورخان معتقدند حضور پنج ساله علی محمد باب در تجارتخانهٔ دایی اش در بوشهر و ارتباط او با کمپانی های یهودی و انگلیسی مستقر در این بندر همچون «کمپانی ساسون» عملاً در رفتار و گرایش هایش تأثیر گذاشت؛ به طوری که اندکی پس از این ایام یعنی سال ۱۲۶۰ ق/ ۱۸۴۴ م ادعای خود را به عنوان باب امام زمان اعلام کرد. (ر.ک، جستاری در بهاییگری، نوشتهٔ عبدالله شهبازی، فصلنامه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۷، شماره ۸، پاییز ۸، ص ۱۲) برخی منابع تاریخی در این زمینه می افزایند علی محمد شیرازی در بوشهر در کمپانی ساسون که متعلق به یک یهودی بغدادی بود و به امر تجارت تریاک در بند بوشهر و بمبئی می پرداخت به کار مشغول شده بود. «ویرولو» ایران شناس معروف اروپایی - نیز در این زمینه می نویسد: «ارتباط باب با اروپاییان در بندر بوشهر، او را به تفکر دربارهٔ مسائل مهم واداشت، معاشرت با بیگانگان بر عقاید اولیهٔ او رخنهٔ بزرگی وارد ساخت.» (تاریخ تمدن ایران، به کوشش جمعی از دانشوران ایران شناس، ترجمهٔ جواد یحیی، انتشارات گوتنبرگ، سال ۱۳۴۷، ص ۴۴۵). با وجود چنین نظراتی، مستندات قابل توجهی که دلالت از ارتباط تشکیلاتی بیگانگان در شکل گیری فرقهٔ بایه نماید در دست نیست. همان گونه که اشاره شد، در این دوران هنوز انگلیس تسلط چشم گیری بر امور داخلی ایران ندارد و روسهای تزاری دارای نفوذ و قدرت بیشتری در ایران اند و بدین جهت نیز انگلیس ها از مرزهای غربی هندوستان تحت تسلط خود نگرانند که این امر موجب حضور افرادی چون کرزن در ایران می شود.

علی محمد شیرازی به طور قطع با سوء استفاده از فضای انتظاری که کاظم رشتی برای ظهور حضرت مهدی ایجاد کرده بود توانست خود را باب امام زمان بخواند. همان گونه که اشاره رفت، کاظم رشتی حتی برای خود جانشین تعیین نکرد؛ زیرا زمان ظهور را بسیار نزدیک اعلام می کرد (قطعا چنین اظهار نظراتی مخالف عقاید شیعه است) این وعده ها در میان مردم که از شرایط اجتماعی مناسبی برخوردار نبودند زمینه پذیرش مدعیان دروغین را فراهم ساخت. همان گونه که می دانیم، پس از طرح ادعای این فرد فرصت طلب در سال ۱۲۶۰ ق. مبنی بر بابت امام زمان و سپس با مناسب یافتن فضای جامعه اوج گیری این ادعا به سوی منجی بودن و در تداوم ادعای نبوت والوهیت، علمای شیعه در دو مرحله در اصفهان و تبریز به بحث با وی پرداختند و در قالب چند پرسش و پاسخ، جمله حضرات در این جلسات به واهی بودن ادعاهای این طلبه جوان پی بردند. شرح ما وقع این دو نشست از سوی منابع بهایی و غیر بهایی نقل گردیده و با نگاهی بی طرفانه می توان به واقعیت پی برد. گزارش رسمی ناصرالدین شاه میرزا ولیعهد از محل گفت و گوی علمای تبریز باباب، برای پدرش محمد شاه قاجار در این زمینه بسیار روشنگر است: «هو الله تعالی شأنه. قربان خاک پای مبارکت شوم. در باب باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود، که علما طرفین را حاضر کرده با او گفت و گو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده، ورقه به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دین، کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود، تکلیف راعی مجددا در گفت و شنید درست نیست. لهذا جناب آخوند ملامحمد و ملامرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملامحمود پرسید که: مسموع می نمود که تو می گویی من نایب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری توست. گفت بلی حبیب من! قبله من! نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است، به دلیل «ادخلوا الباب



سجدا، ولكن این کلمات را من نگفته ام، آنکه گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد: آنکه به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم. آن وقت در او خلق می شد، الان در من خلق می شود، وبه خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید، منم. آنکه چهل هزار علما منکر او خواهند شد منم.

پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علما منکر خواهند گشت؟

گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملامرتضی قلی گفت: بسیار خوب. تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود، ونقبای جن وانس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد، ومواریث انبیاء از قبیل زره داوود ونگین سلیمان وبد بیضاء به آن جناب خواهند بود.

کو عصای موسی وکوه ید بیضاء؟

جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم.

جناب آخوند ملامحمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که از معجزات وکرامات چه داری؟

گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می کنم. و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الله القدوس السبوح الذی خلقت السموات والارض كما خلق هذه العصا آیه من آیاته.» اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء سموات را به فتح خواند. گفتند. مکسور بخوان. آن گاه الارض را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد، و عرض کرد: «الحمد لله الذی خلق العصا كما خلق الصبح والمساء.» باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملامحمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا (ع) سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود: آیه انفسنا. مأمون گفت «لولا نساءنا.» حضرت فرمود «لولا ابنائنا.» سؤال وجواب را تطبیق بکن ومقصود را بیان نما. ساعتی تأمل

نموده و جواب نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقهه از قبیل شک و سهو سوال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند. باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد که «همان نورم که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است.»

این غلام گفت از کجا آن شیعه تو بوده ای؟ شاید نور ملا مرتضی قلی بوده باشد؟ بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفت و گو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده، باب را چون مضبوط زده، تنبیه معقول نموده، و توبه و بازگشت و از غلط های خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلط ها نکند، والا محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلی حضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر همایون است. (ر.ک: گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز، تألیف میرزا محمد مامقانی، به اهتمام حسن مرسلوند، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴)

در این جلسه مدعی باییت، امامت، نبوت و الوهیت پس از سپردن التزام یا به مهر که دیگر از این غلط ها نکند از مجازات رهایی یافت. شواهد در این زمینه نشان می دهد که اگر آشوب ها و ترورهای طرفداران باب نبود، علمای دینی هرگز اصراری به اعدام وی نداشتند و به واسطه همان شبهه نقصان عقل و اختلال مشاعر (که همه بر آن متفق بودند) حداکثر حبس او را کافی می دانستند، اما هنگامی که باب بر مبنای روان پریشی خویش به ارسال پیام های تحریک برانگیز ادامه داد میرزا تقی خان امیر کبیر که سکان هدایت کشور را به عنوان صدراعظم به عهده داشت و در مسیر انتظام بخشی به امور گام بر می داشت، چاره ای جز برخورد قاطع با این فتنه در پیش روی خود ندید. فریدون آدمیت در این زمینه می نویسد: «چون کار حواریون باب از دعوت دینی به شورش سیاسی کشید، پیکار دولت با بایبان امر طبیعی بود. اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بایبه نرفت، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بایبان موضع نظامی گرفتند و به کشت و کشتار دست زده بودند. این مقارن بود با مرگ محمد شاه، و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و روی کار آمدن میرزا تقی خان... لاجرم عکس العمل دولت در برابر

طغیان بایان سیاست قاهرانه امیر بود. پس از یک سلسله جنگ های خونین که در ۱۲۶۵ و سال بعد، میان لشکریان دولت وهوادارن باب در گرفت ،همه سرجنبانان باییه(بشرویه ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی) در ۱۲۶۶ کشته شدند. در آن گیرودار ،خون باب هم فدای ستیزه جویی اصحابش گشت. (امیر کبیر وایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، سال ۱۳۷۸ صفحات ۴۴۷-۴۴۵)

قدرت های خارجی به ویژه روسیه تزاری، در این مقطع در مورد جریان که این مدعی دروغین به راه انداخت سرمایه گذاری جدی خود را آغاز کردند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. اکنون مسئله اصلی که باید مورد عنایت قرار گیرد حقانیت یا عدم حقانیت «باییه» به عنوان اصل وریشه مسلک بهائیت است. صرف نظر از این که بسیاری از شاگردان شیخ احمد احساسی و کاظم رشتی، ادعای علی محمد شیرازی را باطل اعلام کردند، وی مبنای ادعای خود را باید برچه چیز می نهاد؟ آیا امروز که به آن ادعا می نگریم، می توانیم آن را تصدیق کنیم؟ اگر پاسخ مثبت باشد آن گاه می توان پا به مرحله بعد گذارد و به بررسی بهائیت پرداخت، اما اگر ریشه واصل وبنیان بهائیت، باطل وناموجه باشد، دیگر چه جای برای بحث پیرامون آن باقی می ماند. علی محمد شیرازی همان گونه که از عنوان و لقب معروف او یعنی «باب» پیداست، اساس ادعای خود را بر بابت امام زمان قرار داد و البته به فاصله کوتاهی بعد از مشاهده آن که عده ای گرد وی جمع شده اند خود را شخص امام زمان خواند و متعاقب آن ادعای دیگری را مطرح ساخت. بی شک اگر این فرد در همان ابتدا چنین ادعا می کرد که پیامبر جدیدی است و دین نوینی آورده است کمترین زمینه ای برای پذیرش مدعای وی، حتی نزد دوستان و همراهانش نیز وجود نمی داشت، اما هنگامی که او ادعای نیابت امام زمان و سپس منجی موعود بودن را مطرح ساخت جمعی این ادعا را قابل قبول دانستند و به تبلیغ آن نزد مردم عامی ناراضی از اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی پرداختند. طبعاً عده ای از مردم زود باور به تصور به پایان رسیدن دوران ظلم و جور و این که جزو یاران حضرت مهدی (ع) باشند به غائله باییه پیوستند. شیعه همان گونه که مفهوم منجی موعود در سایر ادیان با تفاوت هایی پذیرفته شده است، اعتقاد راسخ به

پیروزی قطعی و همه جانبه حضرت حجت بر تمامی دشمنان و مخالفانش دارد. اگر در زمان طرح ادعای منجی گری علی محمد شیرازی، عده ای گرد او جمع شدند و حتی مبادرت به شورش کردند دقیقا براساس باور مورد اشاره بوده است. اگر ادعای باب حقانیت داشت، او می بایست حکومت عدل و داد جهانی را برپا می ساخت و اگر افرادی در آن زمان در تشخیص صدق و کذب ادعای وی دچار اشتباه شدند در حال حاضر ماهیت دروغین این مدعی، اظهر من الشمس است.

هنگامی که اصل مسلم و قطعی در اندیشه «منجی موعود» در تمامی ادیان، پیروزی قطعی او بر قدرت های باطل و ظالمان حاکم بر جهان است، شکست و اعدام باب، منهای تمامی دلایل و براهین عقلی و سندی دیگر، بزرگترین و واضح ترین نشانه کذب بودن ادعای وی به شمار می آید. نکته دیگری که باید در همین جا متذکر شد، نامعلوم بودن ادعای این طلبه شیخی مسلک درباره خود است، چرا که از باب امام زمان بودن تا مقام ربوبیت، نوسان دارد. وی ابتدا با استفاده از باورهای غلط مکتب شیخیه، به ویژه پیرامون نزدیک بودن ظهور امام زمان، خود را باب حضرت ایشان معرفی کرد (یعنی تسهیل کننده ارتباط مردم با امام)، اما پس از چندی مدعی شد که وی همان است که شیعیان هزار و چهار صد سال انتظارش را می کشند، سپس مدعی شد که وی پیامبری است که دین جدیدی به نام «بیان» آورده و پس از مدتی از مساوی بودن عددی اسم خود با رب سخن به میان آورد و به تبلیغ این ادعا پرداخت که او خدا یا دست کم مظهر خداوند است، کما این که این ادعا در کتاب مذاهب ملل متمدنه نیز آمده است: «آیا تو نمی دانی که مقدار عدد حروفی که نام مرا ترکیب می کند معادل است با مقدار عددی حروفی رب و آیا خدا در قرآن نگفته است: «وقتی که رب تو در روی کوه پرتو انداخت؟» (مذاهب ملل متمدنه: تاریخ سید علی محمد معروف به باب، نوشته مسیو نیکلا، ترجمه ع، م، ف (پاریس ۱۹۰۵) اصفهان، بی نا، ۱۳۲۲، صفحات ۷-۳۹۶)

اتفاقا همین ادعاهای گوناگون و بی اساس و در عین حال متغیر و مذبذب علما را به این نتیجه رساند که این مدعی دچار روان پریشی است؛ لذا اعدام چنین فردی ضروری نیست، اما

بعد از دست زدن برخی نزدیکان وی به ترور و شورش، امیر کبیر ناگزیر از مجازات سردمداران فتنه ای شد که دستاویز بیگانگان برای تضعیف قدرت ملی گشته بود.

تمامی این مسائل، به ویژه غور در محتوای مکتوبات باب، می تواند هر خواننده و محقق بی طرفی را به واهی بودن این مسلک واقف سازد و طبعاً به طریق اولی به بطلان بهائیت به عنوان یکی از فروعات این مسلک نیز پی ببرد. اگر باب در ادعای خود صادق بود، می بایست نتیجه ظهور وی، آن گونه که در روایات اسلامی بیان گردیده نیز ظاهر می شد، اما همانگونه که اشاره شد، عدم تحقق آنچه به حق در اسلام و حتی سایر ادیان وعده داده شده خود یکی از بزرگترین دلایل واهی بودن این ادعاها به شمار می آید. «البته باب از آن جا که دست کم در ضمیر خویش به کذب بودن ادعاهایش واقف بود، برای گریز از این بن بست افشاگرانه، مفهومی را تحت عنوان «من یظهره الله» (کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد) به میان آورد و در باب پانزدهم از واحد دوم از کتاب بیان فارسی خاطر نشان ساخت: «وصیت می کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهر الله کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم» جالب این که وی زمان ظهور من یظهره الله را نیز تعیین می کند. وی در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی می نویسد: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند. و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آن که کل مبدل می گردد به نور.» این پیش بینی باب توسط دکتر سید محمد باقر نجفی در کتاب بهاییان بدین گونه توضیح داده شده است: «مطلق عدد ابجد کلمه «غیاث»، ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد، و یا مطابق عدد «مستغاث»، ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود. و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب بیان فارسی علی محمد شیرازی در پیش خود موعود ظهور من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است» (سید محمد باقر نجفی، بهاییان، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۷، ص ۲۱۷) بنابراین علی محمد شیرازی که خود در ابتدا مدعی بود همان منجی موعود است و به همین خاطر نیز جمعی از عوام که از ظلم زمانه به تنگ آمده بودند، به وی گرویدند و دست به قیام ها

وشورش هایی زدند تا طبق اعتقادات خویش به برپایی حکومت صالح و عادل آخراالزمان یاری رسانند، ناگهان ظهور منجی موعود را به دو هزار سال بعد موکول می کند؛ لذا با توجه به این بخش از تعلیمات باب نیز هیچ مبنا و پایه ای برای مسلک بهائیت و جایگاه سردمدار آن یعنی میرزا حسینعلی بهاء نمی توان یافت. همچنین بر مبنای بخش دیگر آموزه های وی که اقدام به تعیین وصی برای خود می کند نیز جایگاهی را نمی توان برای میرزا حسینعلی در نظر گرفت.

گفتنی است باب اگر چه ظهور «من یظهره الله» را موکول به حدود دو هزار سال بعد کرده بود، اما حوالی سال ۱۲۶۵ ق. ناگهان اقدام به تعیین وصی برای خویش کرد و بایان، این وصی را همان «من یظهره الله» موعود خواندند و البته در مرام و مسلک وی که محشون از تعارضات، ابهامات و حتی اشتباهات فاحش و حیرت آور دستوری و ادبی است، این حرکات جای هیچ گونه تعجبی ندارد؛ لذا ما نیز در این جا از ورود به این بحث خودداری می کنیم، اما آن چه در این زمینه مهم است آن که باب، میرزا یحیی صبح ازل را به وصایت خود برگزید و نص مکتوب وی در این زمینه عینا در «رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» موجود است. در پی صدور این «لوح» از سوی «حضرت نقطه اولی» میرزا حسینعلی نوری برادر ناتنی بزرگتر میرزا یحیی نیز کاملا بدان گردن می نهد و به عنوان «پیشکار صبح ازل» مشغول خدمت به وصی باب می گردد. این وضعیت ادامه دارد تا سال ۱۲۶۸ ق. که واقعه ترور ناصرالدین شاه توسط جمعی از بایان روی می دهد و منجر به دستگیری از ایران و اقامت در بغداد می گردد. پس از آن است که هوای ریاست به ذهن میرزا حسینعلی نفوذ می کند و دست به اقداماتی می زند که موجبات اعتراض جمعی از اصحاب ازل را فراهم می آورد و باعث می شود تا وی راهی منطقه سلیمانیه شود و به مدت دو سال با لباس درویشی در آن مناطق آواره گردد. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در کتاب هشت بهشت، این ماجرا را چنین نقل کرده اند: «کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء الله مشهود گردیده، بعضی از قدماء امر، از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید



جواد کربلایی وحاجی میرزا احمد کاتب، ومتولی باشی قمی، وحاجی میرزا محمد رضا وغیر هم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء الله را تهدید نمودند و به درجه ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بایان بغداد نبود.

(میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، تهران، انتشارات بایان، به نقل از: سید محمد باقر نجفی، بهایان، ص ۳۰۹)

بر اساس آنچه تاکنون بیان گردیده، به خوبی می توان واهی بودن مسلک بهائیت را دریافت؛ چرا که اولاً بطلان ریشه و اساس آن یعنی بایه به وضوح مشخص است، ثانیاً از یک نگاه درونی نیز نمی توان هیچ گونه حقانیتی برای بهائیت قائل شد، کما این که بهایان و در رأس آنها شخص میرزا حسینعلی چون به این نکته واقف بود که قادر به اثبات حقانیت خویش در چارچوب مسلک و فرقه «بایه» نیست در صدد قطع پیوندش با اصل و ریشه این ادعا برآمد تا خود و پیروانش را از یک تلاش و کوشش بی فرجام، رها سازد. آثار و تبعات این اقدام، از نگاه بایان دور نماند، زیرا که آن را به کلی بی هویت ساخت و عزیه خانم، خواهر میرزا حسینعلی بهاء که بر مسلک بایه باقی ماند و هرگز ادعاهای برادرش را نپذیرفت، در پاسخ به نامه عباس افندی معروف به «رساله عمه»، این اقدام برادر خویش را به نقد کشیده است؛ و اما مطلب اول که مدعی می گوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم حالا از شما سؤال می نمایم اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه ای بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده ای بردارد و آن بذر هنوز ریشه ای به زمین ندوانیده و سر از خاک برنیاورده شاخ و برگ گی نکرده از هار و اقمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر به کلی ضایع و باطل کند به حکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی مغز اگر در شمسیت نقطه اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه اش کافی و مکفی نبوده است به حکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است به حکم صاحب بیان گوینده او را کافر

می دانیم...» (کتاب تنبیه النائمین، عزیه خاتم، صفحه ۹۸، از انتشارات بایان، به نقل از: سید محمد باقر نجفی، بهایان، ص ۴۴۸-۴۴۷)

همین بی هویتی بهائیت که در سابقه شکل گیری آن کاملاً عیان است، وابستگی آن رابه بیگانه به ویژه استعمار انگلیس بیشتر ساخت و به طور طبیعی فرقه ای که هیچ گونه نقطه اتکایی برای ادامه حیات نمی بیند، قرار گرفتن بیشتر در دامن بیگانگان قدرتمند را تنها گزینه ممکن می یابد؛ لذا نوعی تعامل و روابط دو جانبه عمیق میان بهائیت و سلطه گران شکل گرفت، دین صورت که آن ها امکان ادامه حیات این فرقه را فراهم آورند و در مقابل از خدمات و کارکردهای دست اندر کاران بهائیت برای طخ برخی مباحث انحرافی و مشغول کردن توانمندی های جامعه به موضوعاتی که هدایت آن کاملاً در اختیار سلطه طلبان وهم ضد بهائیت را اراده ای هدایت می کرد که مایل بود مردم ایران از مسائل اساسی و مبنایی جامعه غافل بمانند. کما اینکه جریانی مانند انجمن حجتیه، (تشکل ضدبهای) به جای مبارزه علیه تسلط صهیونیست ها بر ایران به مبارزه با یک عامل فرعی می پرداخت. اظهارات این مدعیان کاذب نیز به نوعی بود که به سهولت می توانست منشأ بحث های انحرافی در جامعه شود. به عنوان نمونه، هنگامی که از بهاء الله می پرسند شما که خود را خدای دانی، چرا بعضی مواقع می گویی ای خدا، و در برخی نوشته ها از او استمداد می طلبی؟ پاسخ می دهد: < یدعوا ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوای ولکن الناس فی غفله مبین > یعنی باطن من ظاهر من را می خواند و ظاهر من باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست لکن مردم در غفلت آشکارند. (مبین، نوشته بهاء الله، چاپ ۱۳۰۸ ق، ص ۴۰۵)

همان گونه که اشاره رفت، این گونه اظهارات فاقد جوهره حقانیت و عقلانیت، همچنین بازی با اعداد و طرح سایر ادعاهای مشغول کننده جامعه، فی نفسه برای بیگانگان که قصد تسلط کامل بر ایران را داشتند موضوعیت داشت. هنگامی که سلطان عثمانی همچنان در قدرت است و بهایان تحت حاکمیت او قرار دارند، عباس افندی (عبدالبه) چنین مکتوبی را صادر می کند: < الاهی الاهی > اسألك بتأییداتک الغیبیه، و توفیقاتک الصمدانیه، و فیوضاتک الرحمانیه، ان تؤید الدوله العلیه العثمانیه، والخلافه المحمدیه علی التمکین فی الارض

والاستقرار علی العرش، و ان تصون اقلیمها عن الآفات، وتحفظ مرکز خلافتها عن الملمات > (ر.ک به: مکاتیب نوشته عباس افندی، جلد دوم، ص ۳۱۲) و آن گاه که استعمار انگلیس توانست با شکست امپراطوری عثمانی، به قدرت فائقه در منطقه خاورمیانه تبدیل شود، عبدالبهاء برای ادامه شوکت این استعمارگران، دست به دعا برداشت: > اللهم ان سرداق العدل قد ضربت اطنابها علی هذه الارض المقدسه...> که ترجمه متن کامل آن عبارت چنین است: > بارالها سراپرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس بر پا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم به خاطر ظهور این حاکمیت دادگر و دولت قدرتمند که نیروی خود را در راه آسایش و رفاه رعایای خویش مبذول داشته است. خدایا پادشاه بزرگ، جرج پنجم، پادشاه انگلیس را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این سرزمین ارزشمند (فلسطین) پایدار بدار، با یاری وصیانت و حمایت خویش، که همانا تویی مقتدر بلند مرتبه بزرگ و بخشنده، حیفا، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸، ع [عباس عبدالبهاء] > (مکاتیب عباس افندی، جلد سوم، ص ۳۴۷)

البته گفتنی است هر چند که بهائیت در گام های نخستین خود تحت حمایت روس ها قرار گرفت (کما این که میرزا حسینعلی بهاء، حفظ جان خویش را مرهون حمایت قاطع سفیر روسیه تزاری بود)، اما پس از حضور در سرزمین عثمانی و اقامت در عکا، از آنجا که تحولات جهانی حاکی از تفوق انگلیس و اضمحلال عثمانی بود، بهاییان به زعامت عبدالبهاء به سرعت نگاه خود را معطوف به استعمارگران بریتانیایی ساختند و حتی بیش از تصرف سرزمین های عثمانی و از جمله فلسطین توسط انگلیسی ها، باب همکاری های گسترده را با آنها گشودند. به همین دلیل نیز، انگلیسی ها پس از پیروزی، حمایت از بهائیت را به طور قاطع در دستور کار خویش قرار دادند و این طبعاً از نگاه بهاییان و زعمیم آن ها نیز کمال مطلوب بود. اعطای نشان > شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا > و عنوان > سر > توسط ژنرال آلن بی - فرمانده ارشد نیروهای انگلیسی - به عبدالبهاء از ظالم ترین و جنایتکارترین کشور استعماری که صدها هزار انسان را به بردگی گرفته و هزاران تن دیگر را در مسیر تفوق طلبی خویش کشته و به تصرف سرزمین ها و اموال و منابع آن ها پرداخته است، به عنوان

یک «حاکمیت دادگر» که سرپردهٔ عدالت آن در شرق و غرب خاورمیانه گسترده شده، یاد می‌کند واز خداوند بقا و شوکت آن را درخواست می‌نماید، چه تحلیل و تفسیری از این سخنان و رفتارها می‌توان داشت؟

از طرفی چنان چه به منابع غیر اسلامی نیز مراجعه شود، مشاهده می‌گردد که وابستگی بهائیت به استعمار انگلیس به دلیل وضوح آن، در این منابع نیز مورد تأکید قرار گرفته است. احمد کسروی که در مرزبندی شدید او با اسلام شکی نیست، در کتاب خود تحت عنوان بهاییگری با اشاره به وابستگی بهائیان به قدرت های بیگانه از ابتدای شکل گیری، می‌نویسد: «یکی از داستان هایی که دستاویز به دست بدخواهان بهاییگری داده و راستی را داستان ننگ آوری می‌باشد آن است که پس از چیره گردیدن انگلیسیان به فلسطین، عبدالبهاء درخواست لقب «سِر» (Sir) از آن دولت کرده و چون داده اند، روز رسیدن فرمان و نشان در عکا جنبشی برپا گردانیده و موزیک نوازیده اند و در همان بزم، پیکره ای برداشته اند.

پیدا است که عبدالبهاء این را شوند پیشرفت بهاییگری و نیرومندی بهائیان پنداشته و کرده، ولی راستی را جز مایهٔ رسوایی نبوده است و جز به ناتوانی بهائیان نتواند افزود. (احمد کسروی، بهاییگری، تهران ۱۳۲۳، چاپخانه پیمان، ص ۹۰)

موضوع دیگری که جا دارد به آن پرداخته شود سابقهٔ پیوندی است که از دوران بسط ارتباط بهائیت با انگلیس، میان دست اندرکاران این مسلک با صهیونیست ها به وجود می‌آید. بدون توجه به این سابقه نمی‌توان خدمات چشمگیر بهائیان چون هویدا به اشغالگران فلسطین را در رژیم پهلوی درک کرد. نمونه اذین پیوند تاریخی را می‌توان در نامه عبدالبهاء به حبیب مؤید در سال ۱۹۰۷ به خوبی دریافت: «اینجا فلسطین است اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریح الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می‌شود... و تمامی این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود

وتردید در آن نیست. (خاطرات حبیب، ص ۲۰؛ نیز ر.ک: آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۰ ش، ۳، ص ۵۳) باید پرسید چگونه عبدالبهاء از نزدیک بودن اشغال فلسطین اطلاع پیدا کرده است؟ کافی است به برخی شواهد و قرائن توجه کنیم. همان گونه که می دانیم جنبش صهیونیسم که از سابقه دیرینه برخوردار بود، در سال ۱۸۹۸ با تشکیل کنفرانس بازل به رهبریت هرivel، رسماً اعلام موجودیت کرد و از آن پس در پی ایجاد دولت صهیونیستی برآمد. در این حال پیوند مستحکمی میان این جنبش با دولت انگلیس برقرار بود، بنابراین حرکت صهیونیسم دست کم در دو چهره، کاملاً مشخص و مشهود است؛ یکی در حرکت فعالان این جنبش که از طریق آژانس یهود صورت می گرفت و دیگری از طریق تلاش ها و فعالیت های لندن که به تعبیر عباس افندی «عدالت گستر» بود و همواره مورد تکریم و ثنای وی قرار داشت. حال اگر به ملاقات «بن زوی» یکی از فعالان برجسته آژانس یهود - و بعدها اولین رئیس جمهور رژیم صهیونیستی - با عبدالبهاء در حوالی سال ۱۹۰۹ توجه کنیم (اخبار امری: نشریه رسمی محصل ملی بهاییان ایران، تیر ۱۳۳۳، ش ۲، صفحات ۹-۸) می توان به چگونگی اطلاع رهبران بهایی از طرح های صهیونیست ها به منظور هماهنگ کردن نیروهای خود پی برد.

قرینه دیگری که جا دارد مورد تأمل قرار گیرد و حاکی از روابط عبدالبهاء با انگلیسی هاست، تصمیم جمال پاشا - فرمانده کل قوای عثمانی در منطقه فلسطین - به کشتن عبدالبهاء به عنوان جاسوس بریتانیا و انهدام مرکز آنها در حیفا است. خوشبختانه اصل این ماجرا از سوی بهاییان قابل انکار نیست؛ چرا که شوقی افندی در کتاب خود به نام قرن بدیع به آن تصریح کرده است: «جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی) تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند.» (شوقی افندی، قرن بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج ۳، ص ۲۹۱) حال اگر این مسئله را در کنار اعطای نشان و عنوان «شوالیه» و «سر» به عبدالبهاء در نظر بگیریم و الواح صادره از سوی وی را نیز که سراسر مجیز گویی زعمای دولت فخریه بریتانیای استعمارگر است، از یاد نبریم، همچنین فراموش نکنیم که مقامات انگلیسی اشغالگر فلسطین در مراسم تشییع جنازه عبدالبهاء، با





سرور به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار، وعدهٔ خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما...» (خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۵۳، ونیز ر.ک: مائده آسمانی، ج ۲، صفحات ۲۳۱ و ۲۳۴) اگر چه عبدالبهاء خود زنده نماند تا تشکیل حکومت صهیونیستی را در فلسطین شاهد باشد، اما جانشین او، شوقی افندی ضمن اعلام سرور فراوان از تحقق پیشگویی های (!) عبدالبهاء، تشکیل دولت اسرائیل را «مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وارث کلیم» خواند.

( شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع ۱۲۵، ص ۲۹۰ )  
جالب این که حتی بهائیت نظرات خود را با نگاه جهان وطنی سازمان های صهیونیستی مانند فراماسونری کاملاً منطبق می سازد.

یکی از اصول مورد تأکید بهائیت در این زمینه، نفی «حب الوطن» و تأیید «حب العالم» بوده است. جمله معروف میرزا حسینعلی بهاء این است: «لیس الفخر لمن یحی الوطن بل الفخر لمن یحی العالم» بر همین مبناست که عباس افندی نیز در یکی از سخنرانی های خود در آمریکا این مسئله را بدین گونه مورد تأکید قرار می دهد: «اصل، وطن قلوب است، انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک. این خاک مال هیچ کس نیست، از دست همه بیرون می رود، اوهام است، لکن وطن حقیقی، قلوب است.» (خطابات عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷. بدیع، ج ۲، ص ۱۱۱) اگر ایده «جهان وطنی» از سوی این «پدر و پسر» ریشه در مناسبات دیگری ندارد چگونه است که به محض مطلع شدن از سیاست استعماری اشغال سرزمین فلسطین این گونه از حضور «سلاله جلیل و وارث کلیم» در «ارض موعود» به وجد و ذوق می آیند و برای تسریع این امر دست به دعا می برند و همه امکانات خود را به کار می گیرند؟ مگر نه آن که «این خاک مال هیچکس نیست». پس چرا هنگامی که نوبه به اشغال سرزمین های اسلامی می رسد اعتقاد به جهان وطنی بودن به فراموشی سپرده می شود؟! جالب آنکه این عشق و محبت، کاملاً دوطرفه بود و صهیونیست ها نیز به همان میزان به بهاییان عشق و ارادت می ورزیدند. اگر این روحیه لطیف و سرشار از «روح و ریحان» صهیونیست ها با بهاییان را در کنار رفتار وحشیانه آنان با ساکنان اصلی سرزمین فلسطین

در نظر بگیریم، به نتایج بسیار جالب تری نیز خواهیم رسید. همان طور که در تاریخ ثبت است، صهیونیست ها پس از تجمع در فلسطین و تشکیل کانون های قدرت، از سوی استعمارگران تسلیح شدند و با تأسیس گروه های تروریستی متعدد، خصلت خونریز و ددمنشانه خود را به نمایش گذارند. قتل عام های گسترده مردم مسلمان در این منطقه، اخراج آنان از خانه و کاشانه خویش، محاصره و سرکوب فلسطینیان و خلاصه دست زدن به انواع واقسام جنایت ها و ستمکاری ها، به راستی یکی از برگ های سیاه تاریخ بشریت را در این دوران رقم زد. پس از تشکیل دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ نیز این گونه رفتارها و عملکردها با شدت بیشتری صورت گرفت و همچنان تا امروز ادامه دارد، اما همین ستم پیشگان و خونریزان حرفه ای، در مواجهه با بهائیت، کمال مساعدت و همکاری را با آن ها مبذول داشتند و حتی زمین های بسیاری به آن ها بخشیدند. اعطای معافیت های مالیاتی کامل به مراکز بهاییان از جمله تسهیلات دیگری بود که در اختیار آن ها گذارده شد و خلاصه آن که تمامی زمینه ها و شرایط لازم برای رشد و توسعه بهائیت توسط رژیم که جز خونریزی و سبوعیت در حق مسلمانان کاری انجام نداده بود، فراهم آمد. در این جا تنها اشاره ای به «لوح نوروز ۱۰۸ بدیع» که از سوی شوقی افندی، رهبر بهاییان بعد از عبدالبهاء، صادر شده است می کنیم و علاقه مندان می توانند برای اطلاع بیشتر از رفتار همراه با «روح و ریحان» صهیونیست ها با بهاییان، نه به منابع اسلامی، بلکه به همان منابع بهائیت مراجعه نمایند تا از عمق قضایا مطلع گردند. شوقی افندی در این نامه که پس از تشکیل رژیم صهیونیستی نگاشته شده خاطر نشان می سازد: «مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به روابط متینه به مرکز بین المللی جامعه بهایی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر و معترف و به ثبت عقد نامه بهایی و معافیت کافه موقوفات امریه در مرج عکا و جبل کرم و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم [ مالیات ] دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعة متبرکه که محرمة موفق و مؤید». (توقیعات مبارکه، حضرت ولی امر الله، (آپریل ۱۹۴۵ - ۱۹۵۲ م) تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۲۹۰)

به این ترتیب دو دست پرورده و تحت الحمایه استعمار انگلیس در کنار یکدیگر قرار گرفتند و مساعدت و همکاری با هم را جهت تحقیق هدف مشترک یعنی مبارزه با اسلام و تضعیف و انهدام مسلمانان به اوج رساندند.

اینک جا دارد نگاه خود را به سومین عضو از این مجموعه یعنی رژیم پهلوی معطوف داریم و آن گاه همکاری دسته جمعی آن ها را از نظر بگذرانیم. در همان برهه زمانی که استعمار انگلیس با صدور اعلامیه بالفور، در حال به اجرا درآوردن طرح درازمدت خود در خاورمیانه بود و در همان حالی که دستورات اکید از لندن برای ژنرال آلن بی در مورد حفاظت از جان عبدالبهاء در مقابل تهدیدات فرمانده سپاه عثمانی ارسال می گردید، مأموران انگلیسی در گوشه دیگری از این منطقه استراتژیک، یعنی ایران، به دنبال یافتن فرد مناسبی برای جایگزینی وی به جای سلسله قاجاریه بودند. اردشیر جی ریپور مأمور برجسته اطلاعاتی انگلیس در ایران در خاطراتی که از خود برای فرزندش برجای نهاده است می نویسد:

«در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگ ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده پیر بازار بین رشت و طالش صورت گرفت. رضا خان در یکی از اسکادریل های قزاق خدمت می کرد... از مدت ها قبل من جزئیات مربوط به کلیه صاحب منصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم... رضا خان سواد و تحصیلات آکامیک نداشت ولی کشورش را می شناخت. ملاقات های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت می گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دو جانبه ای بین ما برقرار شد. (به نقل از: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، عبدالله شهبازی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸)

سرانجام با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، انگلیسی ها موفق به انجام بخش مهم دیگری از برنامه خود برای پی ریزی ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مطلوبشان در «خاور میانه بزرگ» می شوند؛ البته با توجه به ریشه دار بودن فرهنگ اسلامی و شیعی در ایران و حضور

شبکه وسیعی از روحانیون در کنار مردم، استعمار برای پیشبرد اهداف خویش در این خطه با چالش های فراوانی مواجه بود. اما، از این واقعیت نمی توان چشم پوشی کرد که چپاولگران جهانی به راستی بهترین گزینه ممکن را برای اجرای طرحی که در پیش داشتند، انتخاب کرده بودند. رضاخان به دلیل برخورداری از دو ویژگی، یعنی «بیسوادی» و «خوی و خصلت استبدادی و بی رحمی» توانست تا حد زیادی مسائل و مشکلات سر راه استعمارگران را مرتفع سازد یا دست کم آن ها را برای مدتی زیر فشار استبداد سنگین حاکمیت خویش، از رمق بیندازد. البته از آن جا که استعمار انگلیس به فاصله نه چندان طولانی از خاتمه جنگ جهانی اول، درگیر مسائل و مشکلاتی می شد که به ویژه با قدرت گیری حزب نازی در آلمان، در برابرش رخ نمودند، فرصت و فراغت لازم رات برای تحقق کامل نقشه اش در منطقه خاورمیانه نیافت و پس از چندی با ورد به جنگ جهانی دوم، به کلی درگیر مسائل ناشی از رقابت های استعمارگران و چپاولگران با یکدیگر، شد. در پایان این دوره و همزمان با ظهور آمریکا به عنوان یک قدرت تازه نفس و هو خوی و خصلت با انگلیس، طرح ها و برنامه های استعمارگر پیر توسط جانشین خلف آن پیگیری شد. اعلام تأسیس دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ از جمله نخستین و بلندترین گام ها در این زمینه به شمار می آمد. بدین ترتیب گذشته از پایه گذاری پایگاه استراتژیک امپریالیسم در قلب سرزمین های اسلامی، مأمنی مطمئن و مناسب نیز برای بهاییت به وجود آمد تا با فراغ بال بتواند به وظایف خویش عمل کند. طبیعتاً اگر چه محل استقرار مرکزیت بهاییت در سرزمین های اشغالی قرار داشت، اما محل اصلی انجام مأموریت این فرقه در خاک ایران و با هدف تضعیف و زدودن دین اسلام از این سرزمین، تعریف می شد. به همین لحاظ با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تأسیس اسرائیل، موج جدیدی از فعالیت بهاییت را در ایران شاهدیم که با هدف تصدی مناصب سیاسی و کسب موقعیت های ویژه اقتصادی به عنوان پشتوانه تحرکات عقیدتی و فرهنگی این فرقه پی گرفته می شود؛ در این چارچوب تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از آنجا که محمد رضا از موقعیت و جایگاه مستحکمی برخوردار نبود، حرکت بهاییت در داخل کشور همراه با حزم و احتیاز زیادی بود تا مبادا واکنش های

تند و غیر قابل پیش بینی به دنبال داشته باشد، البته این بدان معنا نیست که طراحان گسترش و تحکیم بهائیت در ایران، در این مقطع زمانی دست از هرگونه تلاشی در این زمینه برداشته بودند.

آیت الله العظمی بروجردی اگر چه در سال های بعد از ۱۳۳۲ به دلیل بروز و نمود تحرکات و فعالیت های بهاییان، اعتراضات جدی و پیرامنه ای به این امر ابراز داشت، اما پیش از این مقطع نیز با مشاهده شرارت های آن ها در برخی شهرستان ها، لب به اعتراض گشود و در این راستا با اعزام حجت الاسلام والمسلمین فلسفی نزد دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت، خواستار اقدامات دولت در قبال این فعالیت ها گردید که البته با پاسخ سرد و مایوس کننده مصدق مواجه شد. (ر.ک: به خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳)

پس از کودتای ۲۸ مرداد و حضور همه جانبه آمریکا در ایران، محمد رضا که به اتکای کاخ سفید قدرت را در دست گرفته بود، راه دیکتاتوری را در پیش گرفت و با سرکوب حرکت های مذهبی و ملی، راه را برای توسعه و گسترش بهائیت باز کرد. پس از این کودتا، استعمارگران پیر و جوان در یک برنامه کلی و همه جانبه، اسلام زدایی از ایران را با جدیت کامل دنبال می کنند که حمایت از بهائیت و توسعه نفوذ و فعالیت آن ها در کشور، یکی از اجزای مهم این برنامه را تشکیل می داد.

متأسفانه بعدها هدایت کنندگان رژیم پهلوی از یک سو با تمام توان به تقویت جایگاه بهائیت در ایران می پرداختند و از سوی دیگر در شرایطی که خفقان حاکم بر این دوران اجازه هیچ گونه تجمعی را نمی داد به انجمن حجتیه اجازه می دادند تشکل سراسری در کشور به وجود آورد و تمام توان برخی از جوانان مؤمن این سرزمین را به مقابله با بهائیت به کار گیرد، حرکتی که دو سوی آن هدایت شده بود. جالب این که همان کسانی که به انجمن حجتیه اجازه فعالیت می دادند خود از این که تا این حد دست بهائیت را در اداره یک جامعه مسلمان باز باشد اعلام نگرانی می کردند که از آن جمله ماجرای انتصاب ارتشبد جعفر شفق به ریاست ستاد مشترک ارتش است. برای آنکه تأثیرات ناشی از قرار

گرفتن این فرد بهایی را در رأس ارتش شاهنشاهی متوجه شویم، گوشه ای از گزارش ساواک به تاریخ ۴۲/۶/۶ را از نظر می گذرانیم : >... انتساب و وابستگی نامبرده به فرقه بهایی تأیید گردیده و ضمناً مشارالیه از جمله افراد معدود و متنفذی است که بهائیان ایران مانند دکتر ایادی پزشک مخصوص اعلیحضرت همایونی به وجودش افتخار و مباهات می کنند و به نفوذ و قدرتش اتکا دارند و عملاً هم دیده می شود که از همان بدو انتساب وی به ریاست ستاد ارتش، افسران وابسته به اقلیت مذهبی (!) بهایی در تظاهر به دیانت خویش بی پروایی بیشتری نشان می دهند و اغلب از فرماندهان و افسران ارتش هم که روی اصل شیوع و تواتر به وابستگی رئیس ستاد ارتش به فرقه بهایی اطلاع حاصل کرده اند، علی رغم گذشته ها ضمن نفرت و انزجار قلبی خویش از این چنین انتصاب نابجایی، اجباراً از انتقاد و تنقید نسبت به این افسران خودداری می نمایند...> (برای مشاهده اصل سند ر.ک به: فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، سال اول، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۳۲۱)

این مستندات و ادله بسیار دیگری که در این مختصر نمی گنجد همه صاحب نظران و اهل پژوهش را به این جمع بندی می رساند که در شرایط کنونی بهائیت صرفاً زایده ای از زواید استعمار است؛ البته حساب کسانی که از سرنا آگاهی به آن پیوستند از دست اندر کارانی که آگاهانه در خدمت صهیونیست ها قرار گرفتند باید جدا کرد. در همین حال سیر شکل گیری این جریان توجه به تبعات منفی خرافه ها در سطحی نمودن برداشت ها از باورهای اصیل را ضروری می سازد. بدون شک دشمنان رشد و تعالی ملت ها از ضعف هایی بهره می برند و انسان هایی را از میان آنان به خدمت می گیرند که بتوانند دست کم پایگاهی حداقلی را برای خود رقم بزنند.

پایان



[www.bahaismIran.com](http://www.bahaismIran.com)



*www.bahaismiran.com*

## پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaism1@yahoo.com](mailto:bahaism1@yahoo.com)

